

مرگ رستم!

قهوه‌چی امشب بمجلس،
رونق و شور دگردادست،
وانبوه کسان - پیرو جوان
در انتظار گفته نقال
گرداگرد صحنه که
جسم خودرها کرده ،
وبرروی زمین زانوی غم
دربر گرفته ،
چشمها باحرص شوق آلود
بردردوخته ،
تاکی سکوت صحنه،
باآوای خوش آهنگ پیرقصه گوی هرشبی
درهم شکسته میشود .
وامشب نقل گوی داستانهای کیانی
از کجا آغاز بنماید ،
وحدیث مردی و مردانگی را
تا کجاراند.
از اذان صبح تا یک لحظه پیش از این،
همه اطرافیان قهوه‌چی ،
سرگرم این بودند،
تا باجامه‌های قیرگون ،
مجلس بیارایند.
وهرسو بیرق مشکی ،
بفرق طاقها کوبند.

و ، ستونها را سیه پوشند .
زیر اقصه گوی پیر
امشب قصد آن دارد که
رستم ،
قهرمان نامی ایران پرستی را
بخاک و خون بغلطاند
و در مرگش ،
ز چشم جمله افرادیکه
در مجلس نشسته
گرم صرف چای و قلیانند
اشک غم روان سازد
و این رستم که امشب
گوشه این دکه میمیرد
نشان مجد ایران است
نشانی از زمانی پیش
از آن دوره‌های دور
پس زبید، که
مرد پیر بر مجلس
لباس سوگ پوشاند

رضا شاپوریان

شیراز : ۲۴ اردیبهشت ۴۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی